

هارون پشایانی: در شماره 63 مجله شهروند امروز (1387/6/24) آقای جلال توکلیان در معرفی کتاب «چریک‌های فدائی خلق» تالیف محمود نادری که باستناد اسناد و مدارکی که از بایگانی «ساواک شاه» به دست آمده نوشته شده است، توضیحات و اظهارنظرهایی کرده‌اند که خالی از اشکال نیست و از انصاف بدور است.

قبلاً لازم است بگویم من با بیژن جزنی از دوران نوجوانی تا کشتنش به دست رژیم پهلوی در تپه‌های اوین دوستی و همکاری نزدیک داشته و جریان چریک‌های فدائی خلق را از دیدگاه او می‌شناسم و خودم به لحاظ خصوصیات فردی و نوع اعتقادتم اصولاً با تکروی و اقدامات خشونت‌بار و توسل به اسلحه از روی احساسات و اقداماتی از این دست مخالف بودم و این موضوعی بود که بیژن و دوستان مشترکمان به خوبی می‌دانستند و به همین لحاظ آنها هرگز درصدد پارگی با من برنیامدند و هیچگاه مرا برای عقاید یا روحیه‌ام تحقیر و تهدید نکردند.

با اینکه آقای جلال توکلیان جریان بیژن جزنی و دوستانش را در تفاوتی مشهود با افراد و گروه‌های تشکیل‌دهنده سازمان فدائیان خلق بررسی کرده‌اند ولی در تحقیر و توهین همه را یک کاسه کرده و چیزی کم نگذاشته‌اند. توصیه‌های حکیمانه ایشان به افراد برای انتخاب «قالب‌های مشخص زندگی فردی» و «لا بد فراموش کردن تعهدات اجتماعی محل ابراد و بحث مفصل است که نه در این مقاله می‌گنجد و نه به آن مربوط می‌شود. اما امروزه دیگر جای شك نیست، آنچه به عنوان اقدامات مسلحانه سیاسی در شکل سازمان‌های کوچک یا کمی بزرگتر از افراد عموماً روشنفکر جوان از ایران و یمن گرفته تا دیگر شهرهای آسیا، آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا، ژاپن و هر کجای دیگر تشکیل گردیده به وجود آمده و عمل کرده‌اند، تفکری آرمان‌گرایانه، بی‌حاصل و شکست خورده بوده و هست و خود بر بطلان خود گواهی داده‌اند.

ولی گویا آقای جلال توکلیان فرصت نکرده‌اند نگاهی به وضعیت جهان در آن سال‌ها بیاندازند. سال‌هایی که بچه‌های دبستانی شهر خودمان نام «چه‌گوارا» را با گچ بر تخته سیاه مدارس می‌نوشتند و جوانان سعی می‌کردند به شکل و قیافه «فیدل کاسترو» درآیند. نهضت‌های رهایی‌بخش در الجزایر و فلسطین توسل به اقدام مسلحانه را با افت‌وخیزهایی به یک روش موثر بدل کرده بودند. گروه‌های «بادرتیهوف» در آلمان «بریکاد روسو» در ایتالیا، ارتش سرخ ژاپن و بسیاری از جریان‌های چریکی و تروریستی دیگر ذهن اکثر جوانان جهان را به خود مشغول داشته بودند. نظام جهانی امپریالیسم و دولت‌های دست‌نشانده آنها آنچه را رنگ و بویی از شرافت و انسان‌دوستی، آزادیخواهی و دفاع از حقوق ملت‌ها داشت، بی‌محایا به شدت و سرعت سرکوب می‌کردند و به قول بیژن جزنی فقط صدای تفنگ می‌توانست نشان اعتراض باشد که البته آن هم به‌جایی نمی‌رسید همانطور که نرسید.

آقای توکلیان در پایان مقاله خود گفته‌اند «چریک‌های فدائی خلق نیز مانند بسیار کسان دیگر انتخاب خود را که همانا مشی مسلحانه، بود کرده بودند.» من دیگر چریک‌ها را نمی‌شناسم، ولی می‌دانم انتخاب «مشی مسلحانه» بر بیژن و تفکر او تحمیل شده بود، او همه راه‌ها را بسته می‌دید، او تاکید می‌کرد بالاخره در مقابل این همه ظلم و بیدادگری و خفت و زبونی نظام ستمشاهی کسی باید چیزی می‌گفت. سلطه‌جویان نظام استعماری و نوکران آنها باید می‌دانستند در میان ملت ما، مردان و زنانی هستند که فریاد می‌کشند و تسلیم نمی‌شوند. آنها باید می‌دانستند که ملت ما چون گوسفندان زبان بسته به مسلخ نخواهد رفت هرچند جوانان خود را در این راه قربانی خواهد کرد تا نشانی از شرف و اعتبار تاریخ خود را در برابر چشمان جهانیان به نمایش بگذارد.

به‌گواهی نوشته‌های همین کتاب و مشاهده شخصی من ناچیز دوستان جزنی و یارانش در هر فرصتی در فریاد مشترک مردم علیه استبداد شرکت می‌کردند و در واقع در سال‌های 1339 تا خرداد 1342 از فعال‌ترین گروه‌ها لاقلاً در جریان چپ بودند و شاید به همین دلیل در معرض انتقامجویی «ساواک شاه» قرار گرفتند تا اقدامات مسلحانه انجام نشده و بی‌حاصل خود. به نظر بنده همه جوانانی که آرمان‌گرایانه با هر تحلیل و دیدگاهی برای اینکه حقانیت ملت ایران را به‌گوش جهانیان برسانند جان فدا کردند، با همه اشتباهات، تندخوئی‌ها و گاه بداخلاقی‌های خود قابل احترام و ستایش هستند.

از نواب صفوی و یارانش که به‌وسیله دژخیمان نظام شاهی تیرباران شدند تا بیژن جزنی و گروهش که در تپه‌های اوین به‌خاک و خون افتادند تا جوانان بی‌نام و نشان که گلوله‌های خود را نه بر سینه دشمن که بر آسمان ایران و گاه بر سینه‌های

خود شلیک می‌کردند تا فریاد ظلمی که بر ملت ما می‌رود در فضای سرزمینمان طنین‌انداز شود و پژواک آن از جنگل‌های سیاهکل به اقصا نقاط ایران برسد و شهیدانی که دلاورانه در هشت سال جنگ تحمیلی صدام از آرمان‌های خود و مرزهای میهن ما دفاع کردند، همه و همه فرزندان شریف ملت ایران هستند و بر حقانیت مردم ما در مبارزه با امپریالیسم و نظام سلطه شهادت می‌دهند.

بی‌تردید حضور حماسی مردم و رهبری داهیانه امام خمینی در بهمن‌ماه 57 تداوم مبارزه طولانی همه نسل‌های فداکار و از خود گذشته بوده است و این فریاد پیروزی ملت ما که يك صدا از زبان امام خمینی به گوش جهانیان رسید تاریخ آینده ایران را ساخت و می‌سازد. تعجب‌آور است چگونه آقای جلال توکلیان در مقاله خود فرموده‌اند «منظور من تخفیف آنان نیست بلکه منظور تبیین غلبه «شور مبارزه» بر «ایدئولوژی» در آن دوره است.» حرفی که رهبران حزب توده در ساخت و باخت دائمی با رهبران شوروی آن روز مرتباً در مورد فعالیت‌های دیگری به‌جز آنچه خودشان گوش به فرمان می‌کردند بر زبان می‌راندند و شور مبارزه جوانان ما را در مقابل بی‌تدبیری و حرف‌شنوی بی‌چون‌وچرای خود تخطئه می‌کردند.

ایراد و گله‌مندی اساسی من از آقای توکلیان ادبیات به‌کار رفته در این مقاله و مطلب مورد بحث است. نکته مهم دیگر اینکه فقط با استناد به گزارشات مامورین «ساواک شاه» نمی‌توان تاریخ ملت ایران یا مقطعی از آن را نوشت، این اسناد هر چقدر هم قابل مراجعه و استناد باشد گویای حدیث پر خون ملت ایران در پیمودن راهی طولانی از استبداد تا استقلال و آزادی نیست. در خاتمه برای اینکه دلیلی باشد در اینکه این صفات شایسته بیژن جزنی و سایر جوانان مبارز و از جان گذشته ما نیست جریان آخرین ملاقات خود را با بیژن جزنی در زندان شهربانی شهر قم یادآور می‌شوم. من و همسر بعد از بارها مراجعه و التماس و پارتی‌بازی موفق شدیم بیژن را در زندان قم ملاقات کنیم، آن روزها بیژن در زندان نقاشی می‌کشید و درباره کارش به ما توضیح می‌داد و مامور شهربانی بالای سر ما ایستاده بود و حرف‌ها ما را گوش می‌کرد.

ضمن صحبت‌ها همسر من به بیژن گفت انشاءالله به‌زودی آزاد می‌شوید و بالای سر خانه و زن و فرزندان می‌روید، بیژن بلافاصله رو به همسر گفت امیدی به آزادی ما و بیرون آمدن از زندان نداشته باشید، همسر من که بی‌وقفه گریه می‌کرد رو به آسمان گفت خدا فرج‌ساز است ناامید نباشید. یکی دو هفته قبل از این ملاقات یکی از دوستان مشترکمان در حادثه رانندگی جاده چالوس جان به‌جان آفرین تسلیم کرده بود. من به بیژن گفتم سرنوشت خراسانی را شنیده‌ای، بیژن تاکید کرد شنیده است و رو به همسر من که هنوز به‌شدت گریه می‌کرد گفت خیال کنید من هم مثل در جاده چالوس کشته شده‌ام برای او هم اینهمه زاری می‌کردید تازه او تصادفاً کشته شد، و ما برای چیزی می‌میریم. بیان این خاطره در جواب اینهمه ناسزا بود که آقای جلال توکلیان قلم زده‌اند، ما به تهران برگشتیم و من بعد از آن تا امروز يك لحظه بدون آن خاطره زندگی نکرده‌ام.

دانستم که این «کاشفان فروتن شوکران» با نثار جان خود نه سروری و پیروزی خود در عمل یا اثبات آن در ایدئولوژی را تحقق نیافتند بلکه بر حقانیت مبارزه ملت ایران علیه نظام ستم‌شاهی مهر تایید زدند. کمترین ادای دین من به بیژن جزنی، حسین ضیاء ظریفی، مشعوف کلانتری یعنی کسانی که آنها را نه در مسیر مبارزه مسلحانه بلکه در جریان زندگی می‌شناختم و همه کسانی که در جریان مبارزه و جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند این است که برایشان رحمت الهی آرزو کنم و به روان پاک آنها درود بفرستم و یادآور شوم آنها جان فدای رهایی ملت ایران از ظلمات نظام شاهی بودند و از جمله شریف‌ترین انسانی‌هایی که می‌شناختم و می‌شناسم می‌باشند.